بسمه تعالی

۰۵/۱۲/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - روایات

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

**مقبوله عمربن حنظله**

بحث در مورد روایاتی بود که به آنها برای حجیت خبر واحد تمسک شده بود یکی از روایتها، روایت مقبوله عمر بن حنظله هست که یک روایت طولانی هست مرحوم آقای صدر به طعه اول این روایت تمسک کرد یعنی مرجحاتی که در این روایت ذکر کرده تمسک کرده است «قال قُلْتُ فی رَجُلٍ اخْتَارَ کل واحدٍ منهم رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِیَا أَنْ یَکُونَا النَّاظِرَیْنِ فِی حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِیمَا حَکَمَا وَ کِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِی حَدِیثِکُمْ- قَالَ الْحُکْمُ مَا حَکَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِی الْحَدِیثِ وَ أَوْرَعُهُمَا وَ لَا یَلْتَفِتْ إِلَی مَا یَحْکُمُ بِهِ الْآخَرُ» آقای صدر می‌فرماید که ظاهر از این خبر این هست که و لو این قطعه مربوط به ترجیح یک حکم بر حاکم دیگر هست مفروض در روایت عمر بن حنظله این هست که دو نفر اختلاف دارند هر کدام یک نفر را حاکم قرار می‌دهند این دو تا حاکم اختلاف می‌کنند در حکم کردن ولی منشاء اختلاف، اختلاف روایت هست در این دو تا، چون هر کدام به روایتی تمسک می‌کنند و در نتیجه اختلاف در نحوه حکم پدید می‌آید امام علیه السلام می‌فرماید آنکه اعدل، افقه و اصدق و اورع نقل می‌کندحکم آن مقدم است آقای صدر می‌فرماید که ظاهر از این روایت این هست که مناط تقدم حکم یکی از اینها تقدم خبر آن بر دیگری هست و تقدم خبر هم به تقدم منط حجیت خبر در آن هست (اعدلیت، اوثقیت و امثال اینها) کانه آن چیزی که مناط حجیت خبر هست عادل بودن و ثقه بودن هست اگر این مناط در یکی از آنها قوی‌تر باشد یعنی اعدل و اوثق باشد بنابراین آن حجیت آن قویتر هست و بعد می‌فرمایند: و القدر المتیقن من هذا الحدیث هو حجیة خبر الثقة العدل» قدر متیقن این هست که می‌خواهد حجیت خبر ثقه عدل را اثبات کند کلام مرحوم صدر از چند محل تامل هست یکی اینکه اولاً اینطور شما مشی می‌کندو می‌گویید چون صیغه افعل تفضیل به کار برده، افعل تفضیل نشانگر این هست که کانه اصل مناط را هر دو دارند چون این مناط در یکی از آنها بیشتر هست آن باید حجت باشد باید بگویید که این خبر عدل فقیه ثقه صدوق در گفتار هست ورع مطلق عادل نیست یک مرحله بالایی از ورع هست این چهار تا قید، عادل، فقیه، صادق، و ورع باشد در حالی که شما از میان اینها فقط صدوق بودن را که ثقه در واقع به معنای همان هست و عادل بودن را اخذ کردید چرا آن اورع و افقه را این وسط نیاوردید اگر شما می‌گویید احتمال اصلاً نداشته است خوب معنای این مطلب این هست که اصلاً این استظهاری که شما می‌کنید که منشاء ترجیح، ترجیح به مناط حجیت نیست این یک جهت موضوعی دارد شارع می‌خواسته کسی که عادل‌تر و فقیه‌تر هست قول آن معتبر باشد و لو در جایی که حداقل ‌آنها را دارند قول آن مقدم باشد بنابراین شما اینکه می‌گویید ظاهر این هست که «مناط تقدم حکم احدهما... » ایشان می‌گوید ظاهر این هست که مناط تقدم حکم، تقدم روایت هست این

از کجای این روایت در می‌آید حکم کسی که اعدل، افقه، و اورع هست مقدم است تازه اینکه حتماً اینها جنبه طریقیت آن را شارع لحاظ کرده است گفته چون طریقیت این اقوی هست از آن بنابراین آن را مقدم داشته باشد اگر فقط بحث اصدقیت بود خوب اصدقیت از جهت عقلایی آن چیزی که باعث ترجیح قول اصدق می‌شود شدت قوت طریقیت آن نسبت به واقع این درست است ولی هیچ یک از این قیدهای اخذ شده در این روایت از جهت عقلا مناط حجیت نیستند مثل اعدلیت، افقهیت، اورعیت اینها از لحاظ عقلایی نیستند وقتی عقلاءً نیستند چطور می‌گویید اینها جنبه طریقیت دارد اینها دقیقاً جنبه موضعیت دارد اینکه اولاً آقای صدر چنین استظهاری کرده که مناط تقدیم حکم به جهت تقدیم روایت است اصل این را من تصور می‌کنم به این جهت هست که ایشان تصور کرده که این مناط تقدمی که اینجا هست به معنی اوثقیت و اینها می‌خواهد بگوید چون مناط اصل قبول خبر در آن شدیدتر هست پس بنابراین روایت آن مرجح هست حکم آن مرجح هست می‌گوید ترجیح حکم که بذاته معنا ندارد پس پیداست ترجیح حکم آن به تبع ترجیح روایت است یعنی ابتداً ایشان اینطوری مفروض گرفته که این روایت ناظر است به جهت طریقیت محضه، طریقیت محضه را از کجا بدست آورده چون کلمه کانه اوثق یا اصدق به کار برده است، خوب طریقیت محضه در تقدم حکم بما هو حکم دخالت ندارد پس تقدم حکم هم به جهت تقدم روایتی است که مستند حکم هست صورت گرفته است از اینجا استدلال را چیده است در حالی که این روایت همچون ظهوری ندارد اگر ما گفتیم جنبه موضوعیت دارد دیگر نمی‌توانیم بگوییم این تقدم حکم به جهت تقدم روایت است و تقدم روایت هم به جهت قوت مناط حجیت در خبر مقدم است آن هم نمی‌شود گفت ایشان یک پیش فرض گرفته، تصور کرده که نکته ترجیح نکته طریقیت هست در حالی که ما گفتیم که این نکته ترجیح نکته طریقیت نیست کما اینکه از اینکه قید فقاهت، عدالت و قید ورع را اخذ کرده، این مطلب استفاده می‌شود که ترجیح به مناط طریقیت نیست به مناط موضوعیت است خود آن شخصی که عادل هست خود آن شخص حاکم موضوعیت دارد که حکم آن هم مطرح باشد دیشب حاج صحبتی مطرح می‌کردند اینکه از من سوال شد که آیا مرجعیت شورایی اشکالی دارد؟ ایشان می‌فرمودند که گفتم که در بحث تقلید اگر صرفاً جنبه طریقیت داشته باشد خوب شما بگویید شورا کانه به واقع نزدیک‌تر است ولی از جهات روایاتی که در بحث تقلید هست و از ادله‌ای که در بحث تقلید هست استفاده می‌شود که مرجع تقلید باید عادل، مرد، امامی، باشد باید طهارت مولد داشته باشد این خصوصیات، خصوصیات موضوعی است طریقیت هم دخالت دارد این‌طور نیست که طریقیت دخالت ندارد طریقیت محضه نیست وقتی طریقیت محضه نشد شارع می‌خواهد اصلاً آن شخصی که به عنوان مرجع تقلید هست خصوصیات خود آن شخص مهم هست وقتی خصوصیات خود آن شخص مهم بود ما نمی‌توانیم از جایی که سیره‌ای قائم هست بر حجیت مرجع تقلیدی که (چون اصل دلیل اصلی حجیت خبر واحد به عقیده حاج آقا سیره هست ) در این سیره هیچ وقت مرجعیت شورایی مطرح نبوده است اگر فقط جنبه طریقیت داشت شما از جنبه طریقیت ممکن است می‌گفتید الغای خصوصیت می‌کنید آن زمانها نمی‌شد مشورت بکنند حالا که می‌شود این هم حرف نادرستی است که نم‌شد

مشورت کرد آن هم افراد کنار هم می‌نشستند و مشورت می‌کردند مجلس‌های شورا از قدیم بوده است حالا فرض کنید که به این جریان کسی ملتزم شود اینکه بشود الغای خصوصیت کرد، الغای خصوصیت در صورتی امکانپذیر هست جنبه طریقیت محضه داشته باشد ولی جنبه موضوعیت اگر داشته باشد ما چه می‌دانیم شاید شارع می‌خواهد آن شخص عادل را در جامعه مطرح باشد عدالت، ورع، فقاهت در جامعه رواج پیدا کند بحث رواج پیدا کردن است و مطابقت با واقع و امثال اینها مطرح نیست. پرسش: در این بحث مرجع تقلید صفاتی مثل مرد بودن خصوصیتی ندارد در رسیدن به واقع اما در بحث این جهات افقه و... پاسخ: اینجا هم اصل مطلب تقدم حکم حاکم است، شما استظهار کردید که تقدم حکم حاکم به خاطر تقدم روایت آن است از کجا معلوم نه تقدم حکم به خاطر این است که شارع می‌خواهد این صفات رواج پیدا کند. پرسش: این صفات با طریقیت هم سازگاری دارد به قول آقا افقهیت و اورعیت دخیل است در نقل روایت. پاسخ: نه دخالت هم ندارد اورع بودن ربطی به افقه بودن ندارد. یک بحث اصدق فی الحدیث هست اورع جنبه‌های غیر از اصدقیت است، اصدقیت دخالت دارد پرسش: در حکم تاثیر دارد؟ پاسخ در حکم می‌تواند تاثیر داشته باشد یک تاثیر آن هم تاثیر موضوعی است یعنی شارع می‌خواهد آن کسی که قاضی هست آدم با ورع قاضی باشد لااقل در مقام ترجیح، بیشتر احتیاط می‌کنددر حکم دادن، پرسش: در اورع ؟؟؟ بیشتر است یا غیر اورع پاسخ: نسبت به علم هیچ تاثیری ندارد. یک بحث این است که احتیاط می‌کنددر بعضی جاها اصلاً احتیاط امکانپذیر نیست خوب مالی هست این می‌گوید مال فلانی است آن می‌گوید مال فلانی است احتیاط معنا ندارد حق را به هر کدام بدهیم خلاف احتیاط است احتیاط اینجاها مطرح نیست قول اورع بیشتر احتیاط می‌کندولی جایی که امکان احتیاط باشد پرسش: اورع باشد فهم آن نسبت به کلام معصوم بهتر نیست؟ پاسخ نه اصلاً ربطی به این بحث ندارد. خدا رحمت کند مرحوم مقدس اردبیلی واقعاً با تقوا بود هیچ روشن نیست مرحوم محقق اردبیلی جزء فقهای خوش سلیقه باشد. البته خیلی دقت نظر دارد (شخص اورع) ولی نهایتاً نتیجه‌گیری نهایی معلوم نیست، مرحوم خوانساری از جهت تقوایی مورد قبول‌تر از همه آقایان دیگر بود خیلی مورد پذیرش بود ولی عملاً اینکه بگوییم فتواهای ایشان یک فتواهایی هست که به واقع نزدیک‌تر هست! مانفع شخصی و اینها در این مباحث مطرح نیست اصلاً چون فرض این است که طرف عادل است ورع و عادل هست ولی اورع بودن مطرح نیست خوب کسی اصلاً عدل، ورع اصلاً نباشد، اصلاً پابند نباشد اصلاً او مناط حجیت را ندارد بنابراین عرض من این هست که با توجه به اخذ قید اعدل و قید افقه بودن و قید اورع بودن اینکه این قیود جنبه طریقیت محضه دارد هیچ ثابت نیست اینها جنبه موضوعیت دارد این جنبه را که داشت اینکه مرجح بودن حکم حاکم به جهت مرجح بودن خبر باشد آن ثابت نیست اگر مرجح بودن خبر او را ثابت کردیم اینکه مرجح بودن خبر به جهت قوت مناط حجیت در یکی نسبت به دیگری هست نه ممکن هست مناط حجیت یک چیز باشد و این قوت هم چیز دیگری باشد بنابراین چیزی از داخل این در نمی‌آید و منهنا یظهر یک نکته‌ای قبلاً گذشت که مرحوم آقای صدر فرموده بودند که در خبرین متعارضین در اخبار علاجیه آن اخباری که صلاحیت دارند

که موضوع آنها خبرهای قطعی‌الصدور باشد آنها از بحث ما خارج هستند چون بحث ما در مورد خبرهای ظنی الصدور هست اگر ما فقط به صدر مقبوله عمر بن حنظله توجه بکنیم ممکن هست مراد خبر قطعی الصدور باشد در مورد خبر قطعی الصدور شارع مقدس اعدل، افقه، اصدق و اورع بودن را به جهت طریقی نه به جهت موضوعی مناط تقدم روایت شخص یا حکم شخص یا امثال اینها قرار داده اگر احتمال هم بدهیم کافی هست چون فرض این هست که ما هنوز نمی‌دانیم که آیا شارع مقدس خبر ظنی را حجت دانسته است چون فرض این هست که این مفروغ عنه این هست که در رتبه قبلی آن دو خبر حجت هست اگر کسی بگوید که فقط خبر قطعی الصدور حجت هست این را احتمال هم بدهد دیگر این روایت منافاتی با آن ندارد این روایت در صورتی منافات با او داشت که جنبه موضوعیت نداشته باشد جنبه طریقیت را از آن استصحاب کنیم و بگوییم اصدق بودن چون جنبه طریقیت مطرح هست طریقیت آن نسبت به این هست که صدور را قوی‌تر می‌کنددر جایی که هر دو قطعی الصدور باشند تقویت صدور که معنا ندارد اگر تنها اصدقهما فی الحدیث بود مطلب تمام بود و استظهار آقای صدر درست بود ظاهر اصدقهما فی الحدیث این هست که جنبه طریقیت را شارع مقدس لحاظ کرده و به جنبه موضوعیت آن کاری نداشته است ولی وقتی ما قیدهای دیگر را دیدیم این قیدها سبب می‌شود که ما بفهیم اینجا موضوعیت هم دخالت دارد وقتی موضوعیت دخالت داشت اصدقهما هم ممکن هست جنبه موضوعیت داشته باشد دیگر ما اینجا نمی‌توانیم استظهار این بکنیم که شارع مقدس به جهت طریقیت اینها را ذکر کرده وقتی جنبه موضوعیت داشت با قطعی الصدور سازگار هست پس اصلاً این قطعه اول روایت دلیل نیست منهای آن بحثهایی که می‌کردیم که اگر هم دلیل باشد دلیل به حجیت خبر عادل فقیه صدوق ورع هست منهای آن با توجه به اشکال اخیری که عرض کردم که این خبر ممکن هست اصلاً در مورد خبر قطعی الصدور باشد اصلاً دلیلی بر حجیت خبر واحد که یک خبر ظنی‌الصدور هست نیست ما به این قطعه تمسک نمی‌کردیم ما به قطعات بعدی روایت تمسک می‌کردیم آن چیزی که ما به آن تمسک می‌کردیم قطعه بعدی بود قبل از اینکه این بحث را ادامه بدهم آن این هست که با توجه به این صحبتهایی که کردیم اینکه اصلاً صفات راوی جزء مرجحات روایت باشد دلیل نداریم ما در بحث خود این هم همین مطلب را عرض کردیم این روایت هم چنانکه مرحوم آقای خوئی هم اشاره دارند ابتداً بحث این هست که می‌گوید دو نفر حکم کردند حکم کدام یک مقدم هست؟ امام علیه السلام می‌فرمایند حکم کسی مقدم هست که این صفات بر او باشد راوی سؤال می‌کندو از جهت صفات عین هم هستند «فانهما عدلان مرضیان عند اصحابنا لا یفضل واحد منهما علی صاحبه » هیچ ترجیح خصوصیات فردیه ندارند امام علیه السلام می‌گوید حالا که چنین هست برویم سراغ روایت از این به بعد ملاحظه روایت شده است ینظر الی ما کان فی روایتهما که ظاهر آن این است که این روایت نه چون مستند حکم حاکم بوده است ترجیح داده شده است این ذاتاً ترجیح روایت به این صورت است که در ادامه روایت ذکر شده است بنابراین اوصاف راوی در روایت عمر بن حنظله و مرفوعه زراره وارد شده است و در یک سری روایتهای دیگری هم وارد شده است که آنه روشن است که مربوط به

حکم حاکم است غیر از روایت عمر بن حنظله چند تا روایت دیگر هم هست که این اوصاف را در ترجیح حکم یک حاکم بر دیگری ذکر کرده است آنها خوب روشن است آنهایی که در اخبار علاجیه هم نیاورده‌اند چون اصلاً صحبت روایت و اینجور چیزها در آن نیست آنچیزی که توهم می‌شود که دلیل باشد برای مرجحیت اوصاف یکی روایت عمر بن حنظله است یکی روایت مرفوعه زراره است روایت عمر بن حنظله دلالتاً اشکال دارد، روایت مرفوعه زراره سنداً اشکال دارد به نظر ما اوصاف راوی جزء مرجحات روایت نیست جزء مرجحات حکم حاکمین است. پرسش: احتمال دارد راوایات قطعی الصدور را بگوید ولی تصریح قطعی الصدور که ندارد پاسخ: این روایت اطلاق ندارد در جهت دیگری است مفروغٌ عنه است که درو روایتی حجت است حالا کدام روایت را بر دیگری مقدم بداریم در مقام بیان آن که نیست اگر واقعاً روایت حجت، روایت قطعی الصدور باشد این روایت آن را نفی نمی‌کندبله آن تقریری که ما می‌کنیم، ما می‌گوییم ذیل آن به گونه‌ای است که نمی‌تواند قطعی الصدور ملاک باشد این غیر قطعی الصدور هم باید داخل در موضوع باشد پرسش: این نمی‌تواند مطلق باشد هم قطعی الصدور و هم ظنی الصدور باشد پاسخ: روایت اطلاق ندارد چون ناظر به بیان این جهت نیست روایت این را می‌گوید دو تا راوی (حاکم) هر کدام یک روایت معتبر را اخذ کرده‌اند حالا در این دو تا روایت معتبر کدام یک از آن را اخذ کنیم مفروغ این هست که روایتهایی که این روای اخذ کرده‌اند معتبر است حالا معتبر چیست از جای خودش باید استفاده کنیم ما حالا تقریبی که استفاده می‌کنیم این است که حجیت فقط مربوط به روایت قطعی الصدور نیست اگر استدلال مرحوم صدر استظهار اینکه این جهت، جهت طریقی محضه است فقط اصدقهما بود خوب بود چون اصدقیت ترجیح صدوری ایجاد می‌کندو معنای ترجیح صدوری این است که هر دو قطعی نیستند اگر قطعی الصدور باشند که خوب ترجیح صدوری معنا ندارد استدلال ما به مربوط به قطعه دوم روایت بود با توجه به تفسیری که خودمان باز آن قطعه دوم می‌کردیم که نحوه تفسیر آن را ما در بحث تعادل و تراجیح مطرح کردیم اینکه در مورد ذیل روایت می‌گوید مجمع علیه را اخذ کن شاذ نادر را کنار بگذار، بعد تعلیل میآورد که پیغمب صلی الله علیه و آله امور را سه تا کرده‌اند: امور بیّن الرشد، امور بیّن الغی، و امور مشکل. بحث این است که اینکه علی علیه السلام به قول پیامبر صلی الله علیه و آله استشهاد کرده‌اند برای چه این روایت تثلیث را آورده‌اند بعضی‌ها مجمع علیه را اینطوری معنی کرده‌اند آن چیزی که از هر جهت اصلاً هیچ شبه‌ای در آن نیست، آن چیزی که شبه‌ای در آن نیست مخالف آ«که می‌شود قطعی البطلان، کانه تعارض بین قطعی الصحه و قطعی البطلان است بین این دو تا اولاً توهم تنافی وجود ندارد ثانیاً آوردن روایت تثلیث در این فضا چه تناسبی دارد، تکیه روایت تثلیث عمدتاً روی قطعه سوم است که خیال نکنید همه چیز روشن است بعضی چیزها روشن است بین الرشد است یا بین الغی ولی بعضی چیزها مشتبه است شما مشتبه‌ها را مرتکب نشوید تکیه روایت تثلیث روی مشتبهات است اینکه امام علیه السلام روایت تثلیث را آورده‌اند به جهت اینکه می‌خواهند بگویند اینجا موضوع مشتبه و مشکل وجود دارد در مقابل بیّن الرشد نباید انسان به مشکل چیز کند اگر چنین است

در واقع فان المجمع علیه لا ریب فیه اشاره به این هست که لا ریب فیه از جهت صدوره یعنی قطعاً این کلام امام علیه السلام است ولی شاذ نادر ممکن است کلام امام علیه السلام باشد ممکن است نباشد و در جایی که یک چیزی قطعاً کلام امام است شما نباید به آن چیزی که معلوم نیست کلام امام علیه السلام باشد یا نه تمسک کنید در نتیجه ما می‌گفتیم اولاً مرجح، ترجیح قطعی الصدور بر غیر قطعی الصدور است همین کلامی که آقای خویی به عنوان شرط اصل حجیت قائلند آقای خویی می‌گویند اصل حجیت خبر ظنی الصدور این هست که با خبر قطعی الصدور معارضه نداشته باشد به روایاتی که ما خالف السنه کنار بگذارید که سنت را سنت قطعی معنا می‌کنند به آنها تمسک می‌کنند ما عمده دلالتهای آن را تام نمی‌دانیم حالا نمی‌خواهم وارد آن بحثها بشوم آن مبنایی که آقای خویی دارند در تفسیر آن عبارتها درست نیست حالا بماند ولی شبیه آن مبنایی که ایشان در اصل حجیت خبر ظنی عدم تعارض با خبر قطعی الصدور را شرط اصل الحجیه می‌داند ما همین را استفاده می‌کنیم که خبر قطعی الصدور باشد دیگر خبر ظنی الصدور را نمی‌شود اخذ کرد خبر ظنی الصدور قابل اخذ نیست معنای آن این است که هم خبر قطعی الصدور و هم ظنی الصدور داخل موضوع روایت هستند روایت اختصاص ندارد به خبر قطعی الصدور پرسش: این ترجیح سندی مقدم هست بر ترجیح روایی؟ پاسخ: نه آن ربطی ندارد ترجیح دلالی که بحث جمع عرفی است. جهت صدور دلالت نیست ما می‌گفتیم از این روایت استفاده می‌شود که شرط حجیت ذاتی خبر قطعی الصدور نیست، ظنی الصدور هم ذاتاً حجت است ولی حالا که با قطعی الصدور معارضه کرد کنار می‌رود بنابراین این دلیل بر این است که مدار حجیت بر اخبار قطعیه نیست ولی اطلاق به روایت ندارد آن مقدار که از خارج مسلم هست خبر امامی عدل ضابط است یعنی همه چیزهایی که احتمال شرطیت دارد باید اینجا مفروض باشد یعنی هم امامی هم عدل و هم ضابط باشد هر سه قید باشد چون قدر متیقن باید بگیریم چون خود روایت که ناظر به بیان چیز نبود ما می‌دانستیم که خبر ظنی الصدور هم حجت باید باشد حالا کدام خبر ظنی الصدور، آن که امامی بودن، عادل بودن، ضابط بودن در آن هست قطعاً حجت هست ذیل روایت بحثهایی دارد من نمی‌خواهم وارد آنها بشوم ذیل این روایت یک تکه‌ای دارد می‌گوید: «ینظر فما وافق حکمه حکم الکتاب و السنه و خالف العامه اخذ به» من قبلاً هم اشاره کردم به نظر می‌رسد که ابتدا این بحث خبر ظنی الصدور و قطعی الصدور را مطرح کرده بعددر خبرهای قطعی الصدور آن چیزهای دیگر را مطرح کرده، آنها هم در مورد قطعی الصدور هستند بحث این است که در خبرهای قطعی الصدور موافقت با کتاب و سنت چه نقشی دارد که امام علیه السلام این را مطرح کرده‌اند ما وافق حکمه حکم الکتاب و السنه آیا موافقت خبر قطعی الصدور با حکم کتاب و السنه دخالت دارد در خبر قطعی الصدور یا دخالت ندارد؟ مقداری باید تامل کرد چون ما قبلاً این مطلب را مطرح کردیم که موافقت با کتاب و سنت به اصطلاح ترجیح صدوری است نه مربوط به ترجیح در غیر آن چیزها، البته ممکن است شخصی بگوید که موافقت با کتاب و سنت صرفاً ترجیح صدوری نیست ترجیح دلالی هم می‌تواند باشد یعنی موافقت با کتاب و سنت دلالت دلیل را تقویت می‌کندالبته ذیل روایت یک ابهاماتی وجود دارد اینکه

موافقت حکم کتاب و سنت را به تنهایی جزء مرجح قرار نداده است موافقت با کتاب و سنت به علاوه مخالفت عامه، خود مخالفت عامه را به تنهایی بعداً مرجح قرار داه است اما موافقت با کتاب و سنت چیست؟ آن باید سر جای خودش بحث شود موافقت حکم کتاب و سنت آیا خودش هم به تنهایی مرجح هست یا نیست اصلاً چرا راوی این فرض را نکرده است علی تقدیر آنها بحثهای جانبی روایت است آن چیزی که ما از قطعه دوم آن نه از قطعه اول آن استفاده می‌کنیم حجیت فی الجمله خبر ظنی الصدور است و آن حجیت فی الجمله مقداری که اثبات می‌کندحجیت خبر امامی عدل ضابط است یعنی مضیق‌ترین احتمالی که بر اساس فتاوای علما استفاده می‌شود. پرسش: ظنی که می‌گویید، ظن نوعی در شخص مورد است؟ پاسخ: حالا آنها یک بحث دیگری هست در این روایت اصلاً صحبت از اینکه الظن الحاصل من الخبر ملاک باشد و... اینها هیچ مطرح نیست در کلمات علما هم مطرح نیست که الظن الحاصل من الخبر را ملاک قرار دهند و امثال اینها آن الظن الحاصل من الخبر بر مبنای متاخرین بوده است از باب انسداد حالا یا انسداد کبیر یا صغیر، در کلمات قدما اصلاً این حرفها مطرح نیست.

پرسش: حالا کسی که امامی عدل ضابط باشد امام علیه السلام شخص موردی را سفرش می‌کندچیزی که به ذهن می‌اید این است که در اغلب موارد باعث اطمینان می‌شود. پاسخ: این روایت که کلی است این روایت در جایی که بخصوص معارض دارد اطمینان بخش نیست در نادر هم نیست در فضای روایات شما ببینید در بحث تقیه، و خیلی چیزها مطرح هست.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»